

وزن ادله معارض تفسیر موضوعی در میزان نقد

سید هدایت جلیلی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

گروه علوم اسلامی



چکیده

روی آوردن مفسران به تفسیر موضوعی - به منزله یک روش توانمند در فهم قرآن - در یک قرن اخیر بی سابقه بوده است. این اقبال، مورد نقد و احياناً اعتراض پاره‌ای دیگر از مفسران قرار گرفته است. ناقدان در سیر رد تفسیر موضوعی عمدتاً بر اصل حکمت الهی و اصالت ساختار فعلی قرآن و جغرافیای توفیقی آیات و نیز پاره‌ای از احادیث که در آن از عمل ضرب قرآن به قرآن نهی شده تکیه کرده‌اند. نویسنده در این مقاله، ضمن کاوش در مناظرات اعتراضی و مفاد نقدها، و توجه دادن به سنخ ماهیت معرفت و حیاتی و غایتی که ساختار حاضر قرآن متوجه آن است و نیز اشاره به روش تفسیر موضوعی و مبانی آن، خطاها و سستی‌های این نقدها را آشکار کرده، و در دیگر گام، تفسیر موضوعی را مصداق "ضرب قرآن به قرآن" نیافته است.

در عین حال، این قلم بر آن نیست که تفسیر موضوعی توان آن را دارد که از هر نقد احتمالی سربلند بیرون آید و این دفتر، همچنان بر روی ناقدان و تفسیر پژوهان گشوده است.

یکی از خرده‌هایی که بر روش تفسیر موضوعی گرفته‌اند و بسان یک برهان علیه این روش اقامه می‌کنند بر کیفیت اسلوب و ساختار قرآن مبتنی است. اتکای به اسلوب و ساختار آیات سوره‌های قرآن در جهت ذم و نکوهش و رد تفسیر موضوعی می‌تواند به دو شکل و صورت طرح شود:

صورت خام و ابتدایی آن دو مقدمه و یک نتیجه دربر دارد. مقدمه اول:

"سبک و اسلوب آیات و سوره‌های قرآن هرچه باشد، مسلماً موضوعی نیست." مقدمه دوم: "خداوند به مقتضای حکمت عمل می‌کند" نتیجه این دو مقدمه این خواهد بود: موضوعی کردن آیات قرآن با مقتضای حکمت خداوندی در تعارض است. "بنابراین، تفسیر موضوعی نمی‌تواند مجاز و مفید باشد و گام نهادن در این وادی درشتناک خدمت به قرآن نیست." (۱)

خواجه پندارد که خدمت می‌کند بی‌خبر از معصیت جان می‌کند.

اما در صورت پخته و اصولی این اشکال، طرح مقتضای حکمت خداوندی جای خود را به جغرافیای آیات داده است. گویی ترجیح داده شده به جای طرح یک مسأله متافیزیکی، پای نکته‌ای علمی به میان آید و گفته شود: جغرافیای آیات به گونه‌ای است که اجازه تفسیر موضوعی را نمی‌دهد. آیات در یک بستر جغرافیایی قرار دارند و از جهت لفظ و معنا با قبل و بعد خود مرتبطند و روش کلام و فضای حاکم بر آیات در فهم آیات دخیل است. (۲) آیات قرآن هر کدام همچون درختی هستند که در خاک سرزمینی ریشه دارد؛ از آب و هوای آن محیط تغذیه می‌کند و عوامل جغرافیایی در چگونگی آن تأثیر بسزایی دارد. همان‌گونه که مطالعه آن درخت و بررسی میوه آن نمی‌تواند صرف نظر از محیط نشو و نمای آن میسر باشد، آیات قرآن نیز چنین است. از دیگر سو، در تفسیر موضوعی، جغرافیای طبیعی آیات لحاظ نمی‌شود و در این روش، هندسه طبیعی و فعلی آیات به هم می‌خورد و آیات در ظل ترکیب هندسی جدید (جغرافیای مصنوعی) فهمیده می‌شوند. چنین فهمی نهایتاً ابر، ناقص و معوج خواهد بود. لذا می‌بینیم روش تفسیر موضوعی از ارائه فهمی صائب از کلام الهی عاجز است. در کنار این دو گونه استدلال لازم است سری به وادی نقل نیز بزنیم. در بعضی روایات، به روشنی از فهم قرآن و نوع خاصی از برخورد با آن، که در زبان روایات از آن به

"ضرب القرآن بعضه بعضاً" تعبیر شده، اشارت رفته و شدیداً مورد نهی و نکوهش واقع شده است. پاره‌ای از افراد تفسیر قرآن به قرآن را مصداق این روایات دانسته و روش کار تفسیر قرآن با قرآن را "ضرب القرآن بعضه بعضاً" تلقی نموده‌اند. (۳) با عنایت به مشابهت نسبی روش تفسیر موضوعی با روش تفسیر قرآن به قرآن، این اشکال می‌تواند متوجه روش تفسیر موضوعی نیز باشد (۴) و به کمک آن دو استدلال عقلی مذکور نیز بشتابد. پاره‌ای از این روایات را مؤلف محترم "مبانی و روشهای تفسیر قرآن" آورده است. (۵) به لحاظ تشابه مفهومی این روایات به ذکر دو نمونه آن بسنده می‌کنیم:

سیوطی در الدر المنثور به نقل از جدّ عمرو بن شعیب می‌گوید:

"سمع رسول الله صلى الله عليه و آله قوماً يتدارؤون فقال: انما هلك من كان قبلکم بهذا ضربوا كتاب الله بعضه ببعض و انما نُزِلَ كتاب ... يُصَدِّقُ بعضه بعضاً فلا تكذبوا بعضه ببعض. فما علمتم منه فقولوا و ما جهلتم فكلوا الى عالمه." (۶)

"رسول خدا- که درود خداوند بر او و خاندانش باد- شنیدند گروهی [در مورد قرآن] اختلاف کرده‌اند، فرمودند: پیشینیان شما به واسطه این عمل هلاک شدند، پاره‌ای از آیات کتاب خدا را با پاره‌ای دیگر به هم آمیختند، در حالی که کتاب خدا نازل شده تا پاره‌های مختلف آن، یکدیگر را تصدیق کند، پس در پی تکذیب پاره‌های آن به واسطه یکدیگر نباشید. آنچه از آن می‌دانید بیان کنید و آنچه را که نسبت بدان آگاهی ندارید به آگاهی و آگاهش واگذارید." همینطور از امام صادق نقل شده که فرمود:

"ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الا كفر" (۷)

هیچ شخصی، پاره‌ای از قرآن را با پاره‌ای دیگر به هم نیامیخت مگر اینکه کافر شد. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم روش تفسیر موضوعی با این دلیلهای عقلی و نقلی معارض روبروست لذا اگر روش تفسیر موضوعی بخواهد در میان مفسران و اندیشمندان نکته بین دینی بر مسند قبول تکیه زند و قدر ببیند و بر صدر نشیند، باید ساحت خود را از این اشکالات دور نشان دهد و از عهده پاسخ منطقی و درست آنها برآید و این فهم بر ذمه روش شناس تحقیق در متون مقدس است که با حوصله و تأمل درخور، استحکام ادله معارض فوق را بیازماید و در

روایات مذکور نیز از حیث توانایی معارضت آنها با روش تفسیر موضوعی کاوش نماید.

روش اصولی آزمودن استحکام ادله عقلی معارض - که ذکرش رفت - تأمل در مناط احتجاج و روش استدلال آنهاست. دو استدلال مذکور را از این حیث می‌آزماییم:

در استدلال نخست، هر دو مقدمه در جای خود صحیح است اما نتیجه‌ای که گرفته شده به لحاظ منطقی لزوماً از آن دو مقدمه بر نمی‌آید. اگر کسی درآید و بگوید، مقتضای حکمت خداوند این است که خود انسانها قرآن را به گونه‌ی موضوعی تفسیر کنند. آن دو مقدمه با این سخن هیچ معارضتی نخواهد داشت. لذا می‌بینیم، این دو مقدمه در مقابل دو نتیجه‌ی کاملاً معارض، ساکت است پس لازمه‌ی منطقی این دو مقدمه، آن نتیجه نیست.

ثانیاً اگر بتوان آن نتیجه را گرفت هیچ مانعی باقی نمی‌ماند که این نتیجه را هم بگیریم که نه تنها تفسیر موضوعی بلکه هرگونه تفسیر و ترجمه مانند اینها با مقتضای حکمت خداوندی معارض است برای اینکه قرآن به صورت تفسیر شده نازل نشده و به زبانهای مختلف نیز نیامده است. پذیرش چنین استدلالی نتایجی به گردن ما خواهد گذاشت که آن نتایج پذیرفتنی نیست. توسل به حکمت خداوند در این استدلال به هیچ وجه راهگشا نیست. "حکمت خداوند" اصطلاح مبهمی است بدین معنی که ما پیشاپیش و به گونه‌ی پیشینی نمی‌توانیم حدوث یا عدم حدوث حادثه‌ای را حکمت خداوند بنامیم اما همین که حادثه‌ای رخ داد آن وقت می‌گوییم حکمت خداوندی چنین اقتضا کرد. اما اگر حادثه‌ای رخ نداد چطور، آیا می‌توانیم عدم وقوع حادثه‌ای را از جانب خداوند معارض حکمت خداوند بدانیم؛ به عبارت دیگر آیا همه‌ی امور حکیمانه را باید خداوند انجام دهد؟ مسلم چنین نیست. اقتضای حکمت خداوند را در فعل خداوند خلاصه کردن، نمی‌تواند معنای مقبولی داشته باشد. طبیعت، فعل خداوند است و مقتضای حکمت او. ولی این نکته، هرگز دال بر این نیست که برای شناخت و مطالعه، دست تصرف در آن نبریم. درست است که خداوند، خود، قرآن را تفسیر نکرده اما این هرگز، مانع نیست که بشر هم نباید قرآن را تفسیر کند و همینطور است ترجمه‌ی آن. اما اگر برای تفسیر و ترجمه جواز عملی صادر شد دیگر هیچ معنی از این حیث برای تفسیر موضوعی باقی نخواهد ماند. چرا که تفسیر موضوعی هم نوعی تفسیر است. پس استدلال اول از استحکام منطقی برخوردار نیست.

ممکن است همین اشکال دفع شده به گونه‌ای دیگر مطرح شود: در تفسیر ترتیبی، تفسیر به گونه‌ای است که مفسر در آن از نظم و تربیت آیات و سوره‌ها پیروی می‌کند. عدم متابعت از اسلوب و ساختار قرآن برای مفسر جایز نیست و این کاری است که مفسران در روش تفسیر موضوعی بدان دست می‌یازند.^(۸)

اساس این استدلال، تکیه بر یک "حقیقت" برای رسیدن به یک امر "اعتباری" است. تکیه بر یک "است" بدون تبیین چرایی آن نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده و متکای یک "باید" باشد. برای پیروی از یک "امر حادث" و راهیابی بدان باید تحلیلی از آن داشت و در جستجوی چرایی آن بود. پیروی شکلی و ظاهری بدون ارائه یک معیار و بدون اتکا به یک سری موازین، خصلتی اخباری و تحجر آلود است. باید دید چرا ساختار قرآن چنین شده و چرا به گونه دیگری درنیامده است و اساساً آیا می‌توانست به گونه‌ای دیگر باشد؟

ملاحظه می‌شود که گشودن گره این بحث در این نکته نهفته است که ببینیم چرا قرآن با اسلوب و ساختار کنونی است و چرا به قالب و ساخت دیگری - مثلاً "موضوعی" - نازل نشده است. چرایی ساختار کنونی قرآن از دو حیث و دیدگاه قابل تبیین است:

۱. تبیین ماهیتی

۲. تبیین غایی

قرآن هر اسلوب و ساختاری که به خود گرفته از یک سو، بر ماهیت و سنخ معرفت و محتوایی مبتنی است که در بردارنده آن است و از دیگر سو، بر غایت و هدفی که بر آن متوجه است؛ به عبارت دیگر، ادعای ما این است: هم ماهیت و مجرای معارف قرآنی و هم غرضی که در نازل شدن قرآن لحاظ شده، هر دو در ساختار و اسلوب کنونی قرآن به تمام قامت تأثیر گذاشته است. ساختمان آیات و سوره‌ها از یک سو با وحیانی بودن آن به گونه‌ای تنگاتنگ مرتبط است و از دیگر سو، با هدفی که قرآن دنبال می‌کند. تبیین گونه ارتباط اولی را تبیین ماهیتی و بررسی وجه ارتباط بعدی را تبیین غایی نام می‌نهمیم.

تبیین ماهیتی: در یک مقایسه سطحی بین نوشته‌های بشری - اعم از نثر و شعر - با قرآن، تفاوت آشکاری میان ساختمان آنها مشاهده می‌شود. نگاه تاریخی به آثار بشری نشان می‌دهد که آدمی بطور طبیعی به سوی نظم دادن بیشتر به نوشته‌های خود گام زده و سعی فراوان

خویش را در کنترل قلم از پراکنده نویسی و خودداری از انتقال آشفستگی ذهن به کاغذ، آشکارا نشان داده است به گونه‌ای که امروزه دانشمندان، کنترل عنان قلم و سخن و استقامت بر موضوع مورد تحقیق و پرهیز از آمیزش آن با حواشی را از خوبیهای اثر تلقی می‌کنند و در این اندیشه‌اند که جامعیت و مانعیت را در یک جا گرد آورده‌اند. طالبان علم و دانشجویان نیز از استادان خویش و بزرگان علم، چنین انتظاری دارند. آنها متوقعند صاحب علم، اندوخته‌های علمی خویش را پیرامون یک موضوع خاص بطور کلاسیک و دسته‌بندی شده طرح کند و جوانب آن را با پرهیز از تداعی معانی‌ها و زواید بکاود و در نهایت، دامن سخن خویش را برچیند و نتیجه و چکیده نظر خویش را ارائه کند و صد البته این انتظار و توقع، معقول و بجاست.

اما از سوی دیگر، وقتی با این دید در قرآن نظر می‌کنیم، درمی‌یابیم بایک متن کاملاً بیگانه از آن انتظار روبرو شده‌ایم و آنچه را که حسن تلقی کرده‌ایم در آیات سوره‌های قرآن نمی‌یابیم. نبودن نظم و اتساق ظاهری، عدم تلائم آیات و سوره‌ها، ناپیوستگی و جسته‌جسته بودن آیات حدیثی نیست که بر ساخته مستشرقان باشد. این نکته بسی پیش از اینها احساس می‌شده است.^(۹) اکنون، سؤال این است: سرّ تفاوت ساختار آیات و سوره‌های قرآن به آثار بشری چیست؟ پاسخی که ما ارائه می‌کنیم چنین است: سرّ این تفاوت در ماهیت و مجرای دوگانه علوم و معارف آنها نهفته است. قرآن ماهیتی و حیانی و غیر اکتسابی دارد و از طریق وحی بر قلب مبارک پیامبر اکرم (ص) نازل شده است ولی علوم بشری از جنس اکتسابی و به طریق مدرسی و مکتبی اندوخته می‌شوند. نظم بشری معلول عقل و هوش بشری است و نظم قرآن محصول و معلول وحی و الهام و سیطره جاذبه و هوش ربایی خداوند است

ذره‌ای از عقل و هوش ار با من است	این چه سودا و پریشان گفتن است
چونکه مغز من ز عقل و هوش تهی است	پس گناه من در این تخلیط چیست؟
نه گناه او راست که عقلم ببرد	عقل جمله عاقلان پیشش بمرود ^(۱۰)

این دوگونه ماهیت معرفتی هر کدام قالب در خور خویش را ساخته‌اند:

باده از ما مست شد نی ما ازو

قالب از ما هست شد نی ما ازو^(۱۱)

ملاحظه می‌کنید همچنان سخن از "نظم قرآن" می‌رانیم و بر آن نیستیم که قرآن نظم‌ی ندارد. البته و صد البته، نظم مألوف بشری را ندارد و این سخن به هیچ وجه نافی نظم ویژه قرآن نیست. ابیاتی که از مولانا آوردیم می‌تواند بیانگر این نکته باشد. مولوی در ضمن این ابیات مدعی است دچار سودا و پریشان‌گویی است اما ما در عین این پریشانی، نظم آشکاری در همین بیان او می‌بینیم، حافظ نیز آنجا که می‌گوید:

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت طسایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود سخن تناقض‌نمایی (paradoxical) را بر زبان می‌راند و این پریشانی را با نظم قابل جمع می‌بیند. تعبیر پارادوکسیکال و تناقض‌نمای "نظم پریشان" می‌تواند تعبیری بشری از نظم الهی قرآن باشد.

در واقع، سر اینکه بیان قرآن مکتبی و مدرسی نیست، این است که ماهیت و طبیعت آن اکتسابی و تعلیمی نیست و ساختار خاص قرآن از لوازم و حیاتی بودن آن است و از سوی دیگر، سر اینکه بشر از آوردن سوره‌ای همانند سوره‌های آن عاجز است می‌تواند این باشد که آن ساختار، زاده علوم اکتسابی نیست و قطعاً مایه‌ای از وحی و الهام طلب می‌کند.

تبیین ثانی: عموم صاحبان اثر از آفرینش اثر خویش هدفی را دنبال می‌کنند. اصولاً، صورت اثر و آفریده باید به گونه‌ای باشد که آن هدف و غایت را تأمین نماید. این سخن در باب فعل خداوند نیز به گونه‌ای تام و تمام صدق می‌کند. قرآن مخلوق خدا و کتاب اوست. قطعاً هدفی که خداوند از فروفرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهای آسمانی داشته، در ساختار و اسلوب کتابها تأثیر زیادی گذاشته است؛ به دیگر سخن، این گونه بودن ساختار آیات و سوره‌ها، عین هدف قرآن است نه چیزی ورای آن، غایت کتاب با خود کتاب دو چیز نیست. این کتاب چنان نازل شده که غایتش با او و در درون اوست، غایت سر خود است نه اینکه غایتی از بیرون براو تحمیل شود.

هدفی که متون آکادمیک و علمی دنبال می‌کنند، طرح یک مسأله و بحث پیرامون آن است. تمام همت نویسنده این متون، صرف "گردآوری" مواد خام در یک راستا و سرانجام، رسیدن به یک "داوری" می‌گردد. جهت همه امور به سوی یک هدف واحد است و هرچه که

به استخدام درمی آید بدین منظور است و از این دیدگاه بدو نگریسته می شود. تفسیر متون مقدس اعم از قرآن نیز از این دستند. مفسران تمام همت خویش را در فهم بیشتر و بهتر از متون مقدس و ارائه منسجم آن به خواننده به کار می بندند. اما هدف این کتاب کدام است، آیا این غرض با هدف ما آدمیان همانندی دارد؟ مسلماً نه. پیامبران بر مسند تعلیم مدرسی تکیه نکرده اند. ساختار قرآن، ساختار یک بعدی و خطی نیست و پیگیری یک خط باریک معنایی در آن دیده نمی شود. سبک قرآن همچون حرکت ناپیدای غنچه ای نیم شکفته است که سیری دوری و دایره ای و فواره وار دارد. ساختمانش تو در تو است، در همه سو می گسترده و همه ابعاد وجودی انسان را احاطه می کند و از همه سو خواننده را می پاید و این همه، به این خاطر است که قرآن یک شأن و یک بعد ندارد. آنچه قرآن به اعتراف خودش سرشار از آنهاست: انذار، تبشیر، ذکر، شفاء، بیان هرچیز، هدایت و رحمت، نور مبین، برهان و... است. طبیعی است اگر یک کتاب بخواهد این همه شئون را با هم و تنیده درهم داشته باشد، ساختار و اسلوب خاصی را طلب می کند و آن سبک بشری مدرسی به هیچ وجه نمی تواند متحمل و دربرگیرنده این همه شئون باشد و این جامه بر آن اندام ذوابعاد تنگی خواهد کرد.

ساختار فعلی قرآن جامه ای است که به اندام محتوای ذوابعاد آن - که ناظر به همه ابعاد روحی و جسمی بشری است - دوخته شده است. قرآن هم معلّم است هم مزّکی؛ هم مُنذر است و هم مبشر؛ هم هادی است و هم رحمت؛ هم نور مبین است و هم برهان قویم؛ هم معرفت بخش است هم احساس برانگیز و تعهد آفرین؛ هم عقل را تغذیه می کند و هم عاطفه را سیراب و درعین حال سهم دل را هم به خوبی ادا می کند. همه اینها شئون و چهره های گونه گونه قرآنند و آیات و سوره های قرآن جمیع آنها را دربر دارد.

خلاصه اینکه، ساختار فعلی قرآن، محصول همدستی جمیع شئون قرآن است و چیزی ورای آن و بیگانه از آن نیست و این شئون همان تجلی و آینه هدف و غایت کتاب الهی است. اجمالاً در تبیین چرایی ساختار کنونی قرآن از دو بعد "ماهیت" و "غایت" سخن گفتیم و دانستیم چرا قرآن به سبک و اسلوب فعلی درآمده است. در سطور پیشین پیروی از اسلوب و ساختار قرآن را، منوط به داشتن تحلیل و ارائه معیار و میزان نمودیم. اکنون وقت

آن رسیده که بپرسیم آیا با چنین تحلیلی از چرایی ساختار قرآن باز جای پیروی از سبک و اسلوب ظاهری قرآن هست، مگر معرفت ما و حیانی است و مگر غایتی که به سوی آن روانیم با غایت کتاب الهی یکی است که متابعت و پیروی را توجیه کند.

اگر غایت و هدف ما در "فهم" منحصر شود و آن هم فهم و دستیابی به مجموع قرآن پیرامون یک موضوع فکری یا عملی، آیا می‌توانیم همان اسلوب و ساختار قرآن را در فهم و رسیدن به نظر نهایی قرآن کافی و وافی بدانیم، در مقام عرضه به جامعه بشری چطور، آیا در مقام عرضه فهم خود می‌توان دقیقاً مطابق ساختار قرآن عمل کرد؟ در این صورت باید برای ارائه نظر قرآن پیرامون یک موضوع تفسیر ترتیبی مجموع آیات سوره‌ها را بی‌کم و کاست عرضه کنیم. حال آنکه می‌بینیم چنین کاری غایت و هدف ما را تأمین نمی‌کند. پس فهم بشری ما و غایتی که در پی آن هستیم، روش خاص و وفادار به غرض را اقتضا و الزام می‌کند و پیروی از قرآن از این حیث بی‌معنا و بی‌مورد است. بدین ترتیب سخن در مناط احتجاج و شکل استدلال اشکال اول در رد تفسیر موضوعی را پایان یافته تلقی می‌کنیم و به تأمل در روش استدلال دوم می‌پردازیم:

دستاویز اصلی استدلال دوم، "جغرافیای آیات" است. مدعا این است که روش تفسیر موضوعی نه تنها به جغرافیای آیات واقعی نمی‌نهد بلکه آیات را در هندسه جدید و جغرافیای مصنوعی قرار می‌دهد و این موجبات فهم معوج و نادروستی را از قرآن فراهم می‌آورد. اشکالی بنیادین بر این است دلال وارد است و آن ناشی از عدم فهم صائب تفسیر موضوعی است. این خطا تاحدی زاده قصور خود مفسران موضوعی است. متأسفانه کسانی در تفسیر موضوعی از فرط ساده‌انگاری تعریف مشخصی از تفسیر موضوعی ارائه نکرده و در ارائه روند کار خود سادگی و خامی به خرج داده‌اند.

روشن است وقتی مفسر موضوعی از سر ساده‌انگاری بگوید: ما آیات متشابه‌الموضوع را از سراسر قرآن گردآوری می‌کنیم و در کنار هم قرار می‌دهیم آنگاه به مطالعه آنها می‌نشینیم و در نهایت امر به فهم نظر قرآن در باب آن موضوع می‌رسیم، صدالبته براین تعریف، اشکال عدم رعایت جغرافیای آیات وارد است. این اشکال ناشی از همین خام‌نگری

و ساده‌انگاری است. برخلاف ظاهر امر، تفسیر موضوعی بسیار پیچیده و عناصر خودآگاه بسیاری در آن دخیل است.

نکته‌ای که در این میان روشن‌گر است و می‌تواند پاسخگوی استدلال فوق باشد این است که تفسیر موضوعی گردآوری فهمهاست یعنی در تفسیر موضوعی، این "فهم" ها هستند که کنار هم گرد می‌آیند نه آیات. ظاهر امر این است که آیات متشابه‌الموضوع در کنار هم گرد آمده‌اند و درست همین ظاهری، بعضی را راهزنی نموده اما در واقع، گردآوری و گزینش آیات مسبوق برداشتن فهمی جداگانه از یکایک آیات است. اگر فهم خاصی از آیات نداشته باشیم دستان در کار گزینش بسته خواهد بود. پس در مقام گردآوری نیز به فهمی از آیات نیاز داریم که گردآوری و گزینش ما را میسر می‌گرداند. در واقع، تفسیر موضوعی کنار هم آمدن فهم ما از آیات است. "فهم" ها چون رودخانه‌های مختلف به یک دریا می‌ریزند و آن وقت فهم برگزیده و سازگار مبتنی بر مجموعه فهم‌های مفرد به دست می‌آید.

از آنجا که هر کدام از آیات، جداگانه در بستر و جغرافیای طبیعی خودشان فهم می‌شوند و سپس فهم‌ها گرد هم می‌آیند. اشکال عدم عنایت به جغرافیای طبیعی آیات و اعوجاج فهم در سایه تفسیر موضوعی خود به خود بر طرف می‌گردد.

اما روایاتی که از آنها تعارض با تفسیر موضوعی درک شده، نیز محتاج تأمل است. در دو روایت - که در صفحات پیشین آمد - و مانند آن دو، عمل "ضرب القرآن بعضه ببعض" شدیداً مورد نهی و نکوهش واقع شده است. "ضرب القرآن بعضه ببعض" هر چه باشد، در یک چیز با تفسیر موضوعی مشترک است و آن اینکه در سرشت هر دو کار "نوعی مقارنه آیات" نهفته است. اگر روشن شود هر دو مقارنه از یک سنخ و نوع است، طبعاً تفسیر موضوعی، مصداق "ضرب القرآن بعضه ببعض" خواهد بود.

سنخیت و نوعیت مقارنت به مبنا و مبادی آن بر می‌گردد و بسته به این است که ما چه نسبتی بین آیات قائل باشیم. بنیایی که قرآن کریم در این باره ارائه می‌کند سازگاری و عدم معارضت بین آیات است. چنانکه در این آیه شریفه می‌خوانیم:

"ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً" (۱۲)

خداوند در این آیه مدعی است هیچگونه اختلافی بین آیات دیده نمی‌شود و محتوای همه آیات باهم هماهنگ، همسو و سازگارند. در کلام امیرالمؤمنین علی (ع) نیز چنین مضمونی را شاهدیم، ایشان می‌فرمایند:

"ان الكتاب يُصدِّقُ بعضه بعضاً" (۱۳)

"پاره‌های قرآن، مؤید یکدیگرند"

و در جای دیگر می‌فرمایند:

"وينطق بعضه، بعضاً يشهد بعضه على بعض" (۱۴)

"پاره‌های قرآن با یکدیگر سخن می‌گویند و گواه (صدق) همدیگرند"

هرگاه کسی با این مبنا در کار مقارنت و آمیختن آیات برآید، از آیات جز همخوانی، همسویی و همسخنی توقع و انتظار دیگری نخواهد داشت و تلاش فراوان خود را به کار خواهد بست تا این همسخنی و همنوایی آیات را دریابد. اما اگر مبنا دگرگون شود و این دیدگاه تغییر نماید و کسی با قرآن همدلی نکند و به مفاد آیه فوق‌گرددن ایمان خم نکند و در جستجوی تعارض و تناقض میان آیات برآید - گرچه جهش قرین توفیق نخواهد بود - اما نوع گردآوری و آمیختن آیات البته به گونه‌ای دیگر در خواهد آمد.

در واقع، اختلاف در مبنا، روند کار را با هدفها و توقعات مختلفی می‌آمیزد گرچه صورت کار یکسان بنماید. اختلاف تفسیر موضوعی با "ضرب القرآن بعضه ببعض" اختلاف در مبناست. یکی از مبانی تفسیر موضوعی سازگاری معنایی پاره‌های قرآن است. اما چنان که از روایات مذکور برمی‌آید مبناي ضرب القرآن بعضه ببعض عدم سازگاری معنایی و معارضت آیات با یکدیگر است. به این دلیل که پیامبر اکرم (ص) در همان روایت مذکور تأکید می‌فرمایند:

"وانما نزل الكتاب الله يصدق بعضه بعضاً" فلا تكذبوا بعضه ببعض"

"کتاب خدا [به گونه‌ای] نازل شد تا پاره‌های آن یکدیگر را تصدیق کند پس پاره‌های

آن را به تکذیب یکدیگر فرامخوانید"

مشاهده می‌کنیم پیامبر اکرم (ص) برای رد این عمل، اشاره به مبناي ناصحیح آن می‌کند

و به عزم صحیح و تنقیح مبنای آنها برمی آید و آنها را فرا می خواند که آیات را از دیدگاه دیگری ببیند. پس آنچه در این روایات از آن نهی شده و عمل بدان موجب کفر تلقی شده است، تفسیر موضوعی نیست بلکه ادعای نسبت تکذیب بین آیات قرآن و اعتقاد به عدم سازگاری بین پاره های آن و گردآوری و آمیختن آیات برای اثبات چنین اعتقادی است و این برخلاف تصور نویسنده "مبانی و روشهای تفسیر قرآن" نه به معنای مردود شمردن تفسیر قرآن به قرآن است و نه مطرود دانستن تفسیر موضوعی.

پی نویسیها:

(۱) استدلال مذکور به روایتهای ذیل آمده است:

"شما باید قرآن را به ترتیب بخوانید تا به مقصود آن برسید. اگر کتاب نویسنده ای را از آخر یا از وسط شروع به مطالعه کنید و بعد به نقد و ایراد پردازید، مؤلف کتاب، نقد شما را نمی پذیرد و می گوید: براساس تنظیم من نخوانده ای، قرآن نیز طرحی دارد و مقصودی یا اگر به ترتیب خواندی و اولش را اول و آخر آن را آخر، طرح و پیام آن را می فهمی وگرنه، نه... فقهای ما اجازه نمی دهند، ترتیب قرآن به هم بخورد، می گویند: "به همین صورت توقیفی است" (مجله حوزه، شماره ۳۸-۳۷، ص ۷۴، مصاحبه با حجه الاسلام سیدمحمد موسوی خوئینی ها)

استاد محترم دکتر سید محمدباقر حجتی نیز سخنی بدین مضمون دارند:

"ممکن است عده ای بیایند و مطالعاتی در زمینه قرآن صورت بدهند و براین اساس مشغول مطالعه شوند که این تقریباً می شود تفسیر موضوعی که از جهت مطالعه علمی و بازدهی عملی بسیار خوب است اما از نظر ارشادی باید در نظر گرفت چرا خداوند دور سوره ها حصار کشیده و برایش مرز قائل شده و ما هم باید به همین ترتیب این سوره ها را بخوانیم. لذا می بینیم که در این ترتیب آیات "سری" وجود دارد. (کیهان فرهنگی، سال ۶، شماره ۱، ص ۵)

ایشان می افزایند:

"ما... واقعا" معتقدیم که این سوره ها یک مجموعه واحد را تشکیل می دهند. حتی اگر به نظر برسد که از مطالب متنوع و عناصر مختلف تشکیل شده، باید دانست که تشکیل این سوره از این عناصر خاص حتماً

دارای "حکمت" است." (همان)

(۲) چنین استدلالی را با این مضمون می‌خوانیم:

"اما با روشی که من دارم، هر جمله‌ای تا در طرح کلی، جایش مشخص نشود معنای واقعی‌اش فهمیده نمی‌شود؛ معنایی می‌رساند، ولی آیا در طرح کلی هم همین معنی را می‌دهد؟ معلوم نیست. البته تفسیر موضوعی را من رد نمی‌کنم، آن هم یک فرضیه و نظریه است. هرکس باید دلائل فرض خودش را بازگوید. ولی این سؤال برای من مطرح بود که اگر جایگاه آیه را در نظر نگیریم و مجرد از ماقبل و مابعد، به آن پردازیم و با آیات دیگری، که آنها هم مجرد از ماقبل و مابعد خود شده کنار هم قرار دهیم، آیا همان معنایی را خواهد رساند که این آیه را در ارتباط با طرح کلی و ترتیبی قرآن در نظر می‌گیریم، این قابل تأمل و بررسی است. (مجله حوزه، شماره ۳۸-۳۷، ص ۷۳، مصاحبه با حجه الاسلام سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها)

در همین زمینه، استاد عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، سخن یکی از متفکران را مورد استفاده قرار داده است، ایشان می‌نویسد:

"...پروفسور عرفان شهید در مقاله خود با عنوان A. Contribution of Quranic exegesis می‌نویسد: "توجه به همبستگی آیات یک سوره در تفسیر قرآن، بسیار حائز اهمیت است، چه تجزیه آیات قرآن و تفسیر هریک جدای از تمامی، بیش از هر چیز برای قرآن زیان‌آور است." مقالات و بررسیها، دفتر ۴۸-۴۷، مقاله نطق و تکلم در قرآن، ص ۱۲۴

استاد بزرگوار دکتر سیدمحمدباقر حجتی در طرح اشکال بر روش موضوعی در تفسیر بدین نکته پای فشرده‌اند:

"...البته شاید به این خاطر بوده است که این آیه نیرویی برای زنده کردن آیه دیگر داشته و این دو در کنار هم قادر به ایجاد حرکتی تازه و جدی بوده‌اند." کیهان فرهنگی، سال ۶، شماره ۱، ص ۵

(۳) عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۱۸۸، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، دی ۱۳۶۶.

(۴) "... از نظر ما قرآن برخلاف احادیث و مباحث فقهی دارای نظم و ترتیب خاصی است و برهم زدن ترتیب آیات در بعضی از روایات تحت عنوان "ضرب القرآن بعضه ببعض" به شدت نهی شده است." (بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، مقالات و بررسیها، دفتر ۴۸-۴۷، ص ۱۲۶، مقاله نطق و تکلم در قرآن)

- (۵) مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۱۸۹ و ۱۹۰
- (۶) همان، به نقل از: الدرالمثور، ج ۲، ص ۱۴۹، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
- (۷) همان، به نقل از: بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۳۹.
- (۸) ر.ک: پی نویس ۲.
- (۹) مسأله عدم تلائم و ناپوستگی ظاهری بسیاری از سوره‌ها و آیات قرآن به قدری آشکار است که نیازمند احتجاج نیست و به جای استناد به آرای دیگران، کافی است خوانندگان را به تأمل در هر سوره و صفحه از قرآن دعوت کنیم. با این حال بد نیست بدانید: سیوطی در اسباب النزول، در بیان سبب نزول آیه ۸۸ از سوره اسرا (یا بنی اسرائیل) به این مسأله اشاره کرده است. همین طور، تیرهای مکرر و ثابت "نظم" در تفسیر مجمع‌البیان - که در ذیل آن ربط نامعلوم و یا دیریاب آیات را به یکدیگر توضیح داده است، - شاهد مدعای ماست. همچنین، اختصاص بحث مستقلی در الاتقان (تألیف جلال‌الدین سیوطی) به مسأله توجیه نحوه تلائم آیات، بیانگر همین نکته است.
- (۱۰) مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر پنجم.
- (۱۱) همان، دفتر اول، بیت ۱۸۱۲
- (۱۲) نساء / ۸۲
- (۱۳) علی (ع)، نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۸
- (۱۴) همان، خطبه ۱۳۳